اخبار کتاب

به بهانه صدویکمین سالمرگ پروست

در تکاپوی انسان شدن
(بخش اول)

محمد صابری
نویسنده و منتقد

دهم ژوئن ۱۸۷۱ و درست چهل روز پس از پایان خونین حکومت شورشی کمون، پاریس شاهد تولد کودکی بیمار به نام مارسل پروست بود. آسم از همان ابتدا با روح ناآرام کودک پنجه در پنجه انداخت و تا پایان عمر کوتاهش دست از این جدال نابرابر برنداشت، سال ۱۸۹۹ آغازی بود بر فعالیت‌های ادبی پروست، در سال ۱۹۱۲ بخش‌هایی از بزرگ‌ترین رمان تاریخ دنیا یعنی در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته در روزنامه فیگارو به چاپ رسید، اما توجه خاصی را برنینگیخت، سرانجام و پس از رد شدن اثرش از سوی ناشران فرانسوی، انتشارات برنار گراسه با خرج نویسنده قبول زحمت چاپ اولین مجلد از آن را—طرف خانه سوان- به عهده گرفت، دو سال بعد یعنی ۱۹۱۴ و همزمان با آغاز جنگ جهانی اول انتشارات بزرگ NRF به رهبری ژید وژاک ریویر که قبلا اثر سترگ پروست را رد کرده بودند برای چاپ مجلدهای بعدی او اعلام آمادگی کردند و در سال ۱۹۱۶ مجلد دوم -در سایه دوشیزگان شکوفا- برای پروست جایزه گنکور را به همراه داشت، شش سال بعد یعنی ۱۹۲۰ «طرف گرمانت» به بازار نشر آمد، ۱۹۲۱ طرف گرمانت ۲ و بخش اول «سدوم وعموره» و در سال بعد بخش دوم سدوم وعموره در سه جلد چاپ شد. در سال ۱۹۲۲ مرگ زودهنگام پروست اتفاق افتاد و یک سال پس از آن اتفاق نابهنگام «اسیر» چاپ شد و در نهایت و در سال ۱۹۲۷ «زمان بازیافته» پایان یک عمر قلم زدن نویسنده بیماری شد که تا آخرین لحظه از زندگیش از علم پزشکی شفا نخواست، بیماری را زیست و با اراده و سماجتی خستگی‌ناپذیر با بیماری جنگید و دنیا را در حیرت و حسرت یک آه باقی گذاشت.

راوی دل خوش به بوسه نابی از مادر دیر زمانی زود به بستر می‌رود، گاه مهمان سرزده‌ای این بوسه را به تاخیر می‌اندزاد، مزه کلوچه مادلن خیسانده در چای سال‌های زیادی در پس زمینه ذهن راوی باقی‌ست. زندگی در کومبره و نگاه عمیق راوی به کلیسا، نام مکان‌ها، شیفتگی راوی به گل‌های کوپچ، گردش‌های او در طرف گرمانت، دل بستن به مادام دوگرمانت، راهیابی به محافل اشرافی، عشق سوان به مادام دوکره سی از جمله شیفتگی‌های راوی در بازتعریفشان است، در ادامه توصیف چگونگی کارکرد حسادت و شیمی پریشانی، بی‌خوابی‌ها در بلبک، آشنایی با ژیلبرت، ازدواج سوان با اودت دوکره سی ذهن راوی را به خود مشعوف می‌سازد، کمی بعدتر الستیر نقاش نماد توصیف نقاشی می‌شود و از این توصیف‌ها به تداعی واقعیت منجر می‌شود، عشق به آلبرتین آغاز یک جدال نفسگیر بین عشق و حسادت است، دل‌بستگی همزمان به دوشس دو گرمانت، تامل در خواب‌ها، ماجرای دریفوس، مرگ مادر بزرگ، خیال‌پردازی‌های بی‌حدوحصر درباره زنان و بررسی نقش آنان در این وهم پنداری‌ها، بحث‌های اشرافی در خصوص ادبیات، جنگ و موسیقی، زیبایی‌شناسی‌های منحصر به‌فرد در باب گل‌ها، سبک‌های معماری، نسب‌ها و پیوندهای اشرافی و شجره نامه‌ها راوی را به مجلد سدوم و عموره می‌رساند. تامل درباره ساکنان سدوم وعموره و گرایش‌های جنسی‌شان و تشبیه این گرایش‌ها به ویژگی‌های برخی گیاهان، داستان هزار و یک شب و تاملات دامنه دار راوی در خواب، بیداری و رویاها و نقش حافظه صفحات زرین دیگری هستند که با ذهن پر تکاپوی راوی سایه‌های سنگین‌شان را بر سنگفرش خیابان‌های تاریخ می‌پراکنند. اسارت آلبرتین در ذهن آشفته راوی، حکایت جذاب عشق‌ها ودروغ‌ها، بحث درباره داستایوفسکی و تولستوی، گریختن آلبرتین و مرگ او، مرثیه‌های غم‌انگیز راوی در فقدان او، تامل در باب عشق و اضطراب، من‌های بی‌شمار شکل گرفته در شخصیت راوی، افول و فساد محافل اشرافی پایان کتاب هفتم را رقم می‌زنند. زمان بازیافته آخرین مجلد این شاهکار ادبی‌ست که به تاملات عمیق راوی از ادبیات می‌پردازد و همزمان پیر شدن بازیگران صحنه را به نمایش می‌گذارد، عزلت و گوشه‌نشینی راوی و دست بر قلم بردنش با تاملات او درباره مرگ عجین می‌شوند و در پایان گستره انسان در بی‌کرانگی زمان به شکل شگفت‌آوری نمایش درمی‌آید.

اینها روایتی تیتروار از یک میلیون و دویست هزار واژه در قالب هشت جلد کتابی‌ست به نام «در جست‌وجوی زمان از دست رفته» که مارسل پروست را به نام بزرگ‌ترین نویسنده همه ادوار تاریخ با داشتن بلندترین رمان دنیا در حافظه ادبیات ثبت وضبط می‌سازد. واژه‌هایی که در سه تعریف خلاصه می‌شوند: توصیف‌ها، تاملات و تبعات و کشف و شهودها. در جست‌وجو... دایره‌المعارف درس گفتارهاست، درس گفتارهایی که گاه هر یک خود فلسفه‌ای‌ست نوپا، گاه یک تراپی کاملا نوی علم روانشناسی را به همراه دارد، گاه به انسان‌شناسی از منظر جامعه‌شناسی نقبی می‌زند و گاه به زیبایی‌شناسی روح می‌پردازد، کندوکاو هنر بی‌بدیل نقاشی، موزه‌شناسی، دین‌شناسی در عهد عتیق و جدید، اسطوره‌شناسی برگرفته از قصه‌های هزار و یک شب، زن‌شناسی از منظر فیزیولوژی، نقبی بر تاریخ فرانسه زخمی از جنگ، شعرو شاعری و تاثیرات آن بر روان آدمی و هزار و یک نکته باریک‌تر از مویی دیگر در این قلم سحرآمیز نهفته است...

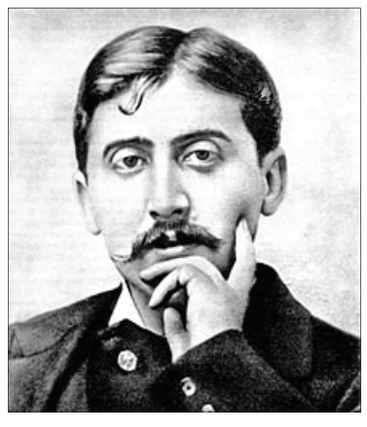

گفت‌وگو با امید عزیزی، کارگردان تئاتر و آهنگساز:

همنشینی موسیقی و نمایش در عظمت پرتلألو صحنه

آرمان ملی- بهار کاظمی: امید عزیزی با داشتن دو مدرک کارشناسی در رشته‌های مهندسی الکترونیک و آهنگسازی همچنین مدرک کارشناسی ارشد کارگردانی تئاتر سال‌های تحصیلی پر کاری را پشت‌سر گذاشته است. اکنون نیز علاوه بر کار در موسسه تجهیزات پزشکی، به موسیقی و کارگردانی تئاتر می‌پردازد. او معتقد است به این ترتیب هر دو نیمکره مغزش که یکی بخش استدلال و منطق و دیگری هنر است را فعال نگه داشته و همین باعث کمال و تعادل در وجودش خواهد شد.

چه شد که به هنر خصوصا موسیقی و تئاتر روی آوردید؟

علاقه‌ای که از کودکی به این دو رشته داشتم به حدی بود که بازی‌های کودکانه‌ام هم خلاصه می‌شد به جمع کردن بچه‌ها و اجرای نمایش و موسیقی. همچنانکه بزرگ‌تر شدم در دبیرستان کارگردانی نمایش‌های گروهی را به عهده گرفتم. به خاطر دارم اولین سازم را که یک گیتار بود از برادر بزرگ‌ترم هدیه گرفتم و البته باید بگویم حضور ساز و موسیقی به‌عنوان رکنی از ارکان زندگی در خانواده باعث شده بود به این رشته توجه خاصی داشته باشم. در واقع عموی من یکی از معروف‌ترین فروشندگان ساز و آلات موسیقی در سرچشمه بهارستان بود. همچنین برادرم از مشوقانم بود و تاکید داشت موسیقی‌های خاص و ارزشمند گوش کنم. این باعث علاقه‌مندیم به سبک مخصوصی از موسیقی، همچنین موسیقی بی‌کلام شد. کم‌کم با آثار موسیقیدان‌های بزرگ جهان و همچنین اساتید بزرگ ایران آشنا شدم؛ اساتیدی نظیر فریبرز لاچینی، ناصر چشم آذر و شهرزاد روحانی که شنیدن کارهایشان روی من تاثیرگذار بود.

انتخاب رشته‌های موسیقی و تئاتر برای تحصیل تا چه حد هدفمند بوده؟

در وهله اول باید بگویم من همیشه این دو هنر یعنی موسیقی و تئاتر را در کنار هم دیده‌ام و به نظرم این دو کنار هم خیلی قدرتمندتر می‌شوند. گرچه در مورد ارتباط تئاتر و موسیقی چندین نظریه وجود دارد. اگر در مرز بین‌رشته‌ای بخواهیم صحبت کنیم باید گفت بعضی این دو را از هم جدا می‌دانند و برخی آن را ترکیبی. بعضی هم موسیقی را بدون تئاتر بی‌معنی می‌دانند و تئاتر را بدون موسیقی بی‌معنی. اما شخصا از آنجا که مایل بودم کارگردانی تئاتر را به سمت تئاتر موزیکال بکشانم پس کاملا هدفمند به تحصیل در این دو رشته پرداختم. ریچارد واگنر یکی از نامدارترین نظریه پردازان عرصه موسیقی می‌گوید موسیقی در خدمت تئاتر است، اما من چنین عقیده‌ای ندارم از نظر من هر کدام از این دو هنر به تنهایی قدرت خود را دارند. و البته معتقدم این دو هنر در کنار هم قدرت مضاعف پیدا می‌کنند و تاثیر شگرفی بر روح و روان انسان‌ها و مخاطبین‌شان خواهند داشت. پیتر بروک حرف قشنگی می‌زند، می‌گوید: کسی راه می‌رود و دیگری می‌بیند و در این دیدن اندیشه می‌کند. در واقع ما تلاش می‌کنیم آنچه روی صحنه نشان می‌دهیم قدرتی ایجاد کند برای اندیشیدن مخاطب. برای همین مهم است که نمایش ما تاثیری نامحسوس روی مخاطب بگذارد و او را وادار به اندیشه کند. اینجاست که می‌توانیم ادعا کنم کاری درست انجام داده‌ایم. با این هدف برشت در تئاتر سبکی ایجاد کرد که به تئاتر فاصله‌گذار معروف بود. کارکرد این نوع تئاتر اینطور بود که وقتی مخاطب درگیر متن و حس و حال نمایش می‌شد، می‌آمد و در اجرا فاصله‌ای ایجاد می‌کرد. چرا؟ چون معتقد بود وقتی مخاطب درگیر است فقط حس و عاطفه‌اش درگیر می‌شود با نمایش اشک می‌ریزد گریه می‌کند و نهایتا باخنده سالن را ترک می‌کند، اما برشت دقیقا وسط اوج هیجانات و نقطه بزنگاه یکهو استپ می‌کرد. مثلا بازیگر می‌آمد جلوی صحنه و می‌گفت اینجا صحنه نمایش است شما دارید نمایش... را می‌بینید و همین باعث می‌شد به‌جای درگیری حسی مخاطب به خود نمایش فکر کند. در هر حال هدف من این میان پیدا کردن پلی بوده از طریق موسیقی به نمایش و از طریق این هردو به ذهن و اندیشه مخاطبم که طبیعتا باید زمان زیادی صرف کنم برای گرفتن بهترین نتیجه.

با این حساب که زمان زیادی را در عرصه هنر چه موسیقی و چه تئاتر می‌گذرانید آیا فعالیت در این عرصه‌ها به حدی درآمدزایی دارد که بی‌دغدغه صرفا به مقوله هنر بپردازید؟

قطعا خیر. در حال حاضر باید بگویم از دنیای هنر درآمدی که بشود با آن گذران زندگی کرد ندارم شاید اگر به سمت کار سفارشی می‌رفتم می‌توانستم درآمد قابل ملاحظه‌ای هم داشته باشم اما پیش از تحصیل در رشته موسیقی در رشته مهندسی الکترونیک فارغ‌التحصیل شده‌ام و در حال حاضر با کار در موسسه تجهیزات پزشکی گذران زندگی می‌کنم.

چطور می‌شود دو دنیای متفاوت هنر و ریاضیات و مهندسی را با هم هماهنگ کرد؟

همان‌طور که می‌دانیم هنر سمت چپ مغز را درگیر می‌کند و منطق و ریاضی سمت راست را. با این حساب می‌توانم ادعا کنم انسان کاملی هستم. ولی چیزی که وجود دارد اینکه موسیقی برای من ابزاری است تا بتوانم در صحنه تئاتر راحت‌تر حرفم را بزنم. کلا همیشه این التزام را در وجودم حس کردم که باید چیزی خلق کنم. حرف‌هایی دارم برای زدن. باید حرفم را بزنم و این حرف را می‌خواهم در قالب تئاتر و موسیقی به مخاطبم ارائه کنم.

> **موسیقی برای من ابزاری است تا بتوانم در صحنه تئاتر راحت‌تر حرفم را بزنم. کلا همیشه این التزام را در وجودم حس کردم که باید چیزی خلق کنم. حرف‌هایی دارم برای زدن. باید حرفم را بزنم و این حرف را می‌خواهم در قالب تئاتر و موسیقی به مخاطبم ارائه کنم. خب هرکسی برای بیان احساسش برای بیان حرف‌هایی که دارد در وجودش لبریز می‌شود قالبی پیدا می‌کند یک نفر می‌نویسد کسی نقاشی می‌کشد و من البته بستر تئاتر را برای این برون ریزی انتخاب کرد**

خب هر کسی برای بیان احساسش برای بیان حرف‌هایی که دارد در وجودش لبریز می‌شود قالبی پیدا می‌کند یک نفر می‌نویسد کسی نقاشی می‌کشد و من البته بستر تئاتر را برای این برون ریزی انتخاب کرده‌ام.

در واقع رسالت خودتان را در ارائه توسط موسیقی و تئاتر پیدا کردید؟

البته که در کار تجهیزات پزشکی هم همین حس را دارم وقتی می‌روم بیمارستان و دستگاهی را بالای سر مریض درست می‌کنم همان دعایی که برایم می‌کنند آنجا هم انرژی می‌گیرم و روح و روانم آرامش پیدا می‌کند. از این زاویه که نگاه کنیم به نظرم خیلی هم کار خشکی نیست. البته که افراد شاغل در کارهایی نظیر مهندسی یک کار مداوم و روتین را هر روز انجام می‌دهند. در کار هنری چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد تنوعی که در هنر وجود دارد انسان را از این یکنواختی درمی‌آورد.

در شبانه روز چقدر وقت برای موسیقی می‌گذارید؟

در شبانه روز امیدوارم با وجود کاری که دارم بتوانم در خوش‌بینانه‌ترین حالت برای موسیقی ۳ساعت وقت بگذارم و البته علاقه‌ام باعث می‌شود با وجود خستگی و کار زیاد باز هم پیگیر موسیقی و نمایش باشم و معتقدم با نظم می‌توانم به چیزی که می‌خواهم برسم.

با این حساب توصیه‌تان به کسانی که علاقه‌مند به کارهای هنری و خصوصا موسیقی هستند چیست؟

برای کار هنری باید صد درصد وقت گذاشت و به نظرم با نظم و پشتکار می‌شود به هدفی که در نظر داریم برسیم.

نوازنده‌ها توصیه خوبی به همدیگر می‌کنند می‌گویند اگر می‌خواهی نوازنده خوبی بشوی حتما روزی ده دقیقه ساز بزن ولی پیوسته و منظم. نه اینکه یک روز دو ساعت کار کنی و دو روز هیچ.

می‌گویند هنر متقاضی ندارد آیا به نظر شما مردم متقاضی هنر نمایش و موسیقی نیستند؟

کاملا برعکس مردم ما مردمی فوق‌العاده هنر دوستند و بسیار هم استقبال کرده‌اند گاه شده اجراهایی در پارکینگ یک ساختمان داشتم اما شمار تماشاچی‌های من به مراتب بیشتر از تماشاگران تئاتر شهر بوده. مخاطب ما آدم‌های عزتمندی هستند و همین عزت و طبع بالای مخاطب است که کمک کرده هنوز هم سرپا بمانیم و هنرمند ما هنوز زنده است وگرنه که محدودیت‌ها دارند کار خودشان را می‌کنند. اگر تا الان هنر سرپا مونده از همت خود ما مردم بوده و همین مردم بودند که تا الان برای من انگیزه ایجاد کرده‌اند برای ادامه کار.

این روزها در حال انجام چه پروژه‌هایی هستید؟

در بخش تئاتر در حال تمرین مراحل پایانی نمایشنامه موزیکال مردفیل‌نما هستم. این نمایشنامه برنده جایزه تونی شده. جایزه‌ای که در دنیای تئاتر معادل جایزه اسکار جهان سینماست. و البته کتاب و فیلمی که از این کتاب اقتباس شده اثر دیوید لینچ از آثار معروف و مشهور است و فیلم لینچ هم چندین جایزه اسکار را به خود اختصاص داده. همچنین در بخش موسیقی با گروه کر بانوان آریا در حال تمرین برای اجرای فولک‌های جهانی هستیم.

ممکن است کمی بیشتر درباره این گروه کر توضیح بدهید.

علاوه بر گروه کر دانشجویی، حدودا چند سالی می‌شود که با یک گروه کر بانوان بزرگسال به‌طور حرفه‌ای کار می‌کنم و به‌صورت هدفمند و با دید حرفه‌ای به دنیای موسیقی خصوصا آهنگ‌های فولک پیش می‌رویم. مورد جالب در این گروه حضور بانوانی در گروه سنی متفاوت حتی سنین بالای ۶۰ و ۷۰ سال است که توانستیم با آموزش سلفژ و صداسازی وآموزش تمام مواردی که منجر به یک اجرای خوب خواهد شد، یک گروه حرفه‌ای تربیت کنیم. به جرات می‌توانم بگویم این گروه تنها گروه کر بزرگسال در تهران است که به‌صورت حرفه‌ای فعالیت می‌کند.

آیا با این باور که هرچه سن بالاتر می‌رود صدا از آن انعطاف اولیه خودش میافتد موافقید؟

ببینید اجازه بدهید از تعریف ابتدایی شروع کنم اینکه فقط گروهی باشند که بخواهند آواز بخوانند و احیانا کنسرتی اجرا کنند بله حتما صدای صاف و پرحجم داشتن خیلی مهم است اما فعالیت ما بحث دیگری است. کر چندتا خاستگاه دارد. در این میان خاستگاه نمایشی کر با اهمیت‌ترین است و ما با این دیدگاه همانند کارهای نمایشی که همه گروه‌های سنی را شامل می‌شود، در گروهمان کرالیست‌هایی با سنین متفاوت داریم، چراکه به رنگ‌های صوتی مختلف نیاز داریم که این رنگ‌های متفاوت صوتی قطعا در سنین متفاوت ایجاد می‌شود. جدای همه اینها بزرگ‌ترین اتفاق در بخش کرال همنشینی نمایش و موسیقی کنار هم است. که به این امر اهتمام فوق‌العاده‌ای دارم.

چیزی شبیه تئاتر موزیکال؟

نمی‌شود دقیقا گفت موزیکال اصلا این اسم موزیکال حساسیت برانگیز است. من ترجیح می‌دهم کارم را انجام بدهم و نهایتا اجازه بدهم مخاطب‌ها برای این نوع اجرا اسم انتخاب کنند.

با این حساب باید منتظر اجرای عمومی باشیم؟

صد در صد. به امید خدا زمستان همین امسال اجرای عمومی از فولک‌های معروف جهانی خواهیم داشت که از همین الان پیش‌بینی می‌شود استقبال خوبی داشته باشد.

اشعار و موسیقی‌های انتخاب شده بر چه اساس و معیاری است؟

تلاش کردیم نود درصد فولک‌های جهانی را عین همان چیزی که می‌خوانند ترجمه کنیم و به‌صورت شعر در بیاوریم و روی آهنگ کار کنیم. از طرفی برای بعضی آهنگ‌ها شعر می‌گویند. اشعاری هم از شاعران بزرگ انتخاب شده و روی موسیقی‌های انتخاب شده اجرا می‌شود که باز هم ترجیح بر این بوده که با ریتم و معنای فولک مبدا همخوانی داشته باشد.

همخوانی ریتم آهنگ و ترانه در این موارد چقدر اهمیت دارد؟

هر آهنگی سبک و وزن خودش را دارد و هر شعری هم، وزن مخصوصی و این دو باید بتوانند با هم تطابق پیدا کنند که به نظرم برای این کار علاوه بر دانش موسیقیایی باید تجربه عملی هم داشت. تنظیم کننده آهنگ باید معنی شعر همچنین معنی موسیقی را کامل درک کند تا بتواند تنظیم یک ترانه برای یک موسیقی را بی‌نقص انجام دهد.

چرا فولک جهانی؟

ببینید ما در تمرین‌هایمان فولک‌های ایرانی هم داشتیم و پیش‌تر اجرا هم داشته‌ایم و قطعا در آینده هم از فولک‌های ایرانی در اجراها بهره می‌بریم خصوصا که فولک‌های ایرانی از غنای خاصی برخوردارند و در ایران بسترهای متنوعی برای فولک داریم که برمی‌گردد به تنوع گویش و اقوام کشورمان. در این مورد شاید کمتر کشوری چنین غنایی داشته باشد.

کدام مقدم‌ترند، فولک جهانی یا فولک ایرانی؟

معتقد به مرزبندی نیستم. ما در یک مزرعه جهانی زندگی می‌کنیم در واقع وقتی من هر فردی در جهان را چه آفریقایی چه کانادایی برادر خودم می‌دانم و انتظار دارم آنها هم چنین تصوری درباره من داشته باشند پس دیگر نمی‌شود مرزبندی گذاشت. اگر قرار باشد کسی ما مردم زمین را از بیرون نگاه کند کشورها را نمی‌بیند بلکه نقطه کوچک به هم پیوسته و متحد می‌بیند. فولک ایرانی در دل فولک جهانی است و هر دو مهمند.

به نظرتان چند درصد از مردم کشور ما علاقه‌مند به موسیقی هستند؟

به نظرم همه انسان‌ها علاقه به شنیدن موسیقی دارند. اما فکر می‌کنم درصد کمتری بخواهند خودشان موسیقی کار کنند و البته نه تنها در ایران، بلکه در همه دنیا همین‌طور است اما در کشور ما به دلیل محدودیت‌های موجود مسلما این علاقه‌مندی می‌تواند کمتر باشد. چون به نسبت، فرصت و امکان آشنایی با موسیقی کمتر است طبیعتا کمتر دنبالش هستند یا حتی کمتر کسی تصمیم می‌گیرد آن را به عنوان شغل انتخاب کند. مثلا کودکی را فرض کنید که در شبکه پنج یک فیلم پزشکی می‌بیند بلافاصله می‌گوید می‌خواهد در آینده پزشک شود اگر همین کودک در زمان دیگری فیلمی درباره آتش نشان‌ها ببیند قطعا می‌خواهد در بزرگسالی آتش‌نشان شود یا بعد از دیدن فیلم پلیسی حتما تصمیم می‌گیرد پلیس شود. اما تا زمانی که در رسانه‌مان دیدن آلات موسیقی ممنوع است قطعا نوازندگی و خوانندگی نمی‌تواند به‌طور عموم جایگاهی میان کودکان‌مان پیدا کند و این برای کودکان ما تبدیل به آرزو نمی‌شود.

آیا ترس از خواندن هم می‌تواند یکی از موانع باشد؟

این اتفاق به نظرم بیشتر در خانم‌ها دیده می‌شود و آن هم نشات گرفته از محدودیت‌هایی است که از همان زمان کودکی با آن مواجه می‌شوند که در مردها کمتر دیده می‌شود. گاهی دیده شده خانم‌ها مدت‌ها بعد از ورود به گروه کر حتی در گروه‌ها و جمع‌های خودشان هم جرات خواندن و خصوصا بلند خوانی ندارند.

اصولا در نمایش معتقدند کارگردان قدرت دارد تمام عوامل صحنه را هماهنگ و هدایت کند آیا تبحر شما در کارگردانی در رهبری ارکستر هم تاثیری دارد؟

به نظرم در ایران نمی‌شود چندان مطابق تعریف تئوری‌های جهانی پیش‌رفت برای رهبری ارکستر همانقدر به دانش و تجربه زیاد نیاز است که در کارگردانی اما سوای اینها یک قضیه ذاتی هم وجود دارد که نباید دست کم گرفته شود. این دو حرفه تلاش زیادی می‌طلبد. و قطعا داشتن هردو مهارت از آنجا که همسو هستند، می‌توانند همدیگر را همپوشانی کنند، اما مهمتر از همه اینها شما باید مدیریت را بلد باشی. در واقع کسی که کارگردان خوبی باشد اگر دانش موسیقی هم داشته باشد قطعا می‌تواند از پس رهبری ارکستر هم بر بیاید. وجه مشترک نمایش و موسیقی این است که در کارگردانی باید به نقاط عطف نقطه اوج و فرود واقف باشی. به کنش‌ها و واکنش‌ها و... همین امر در خصوص موسیقی هم اتفاق می‌افتد باید آکوردها را بشناسیم نقطه اوج یک موسیقی و نقاط فرود آن را بدانیم و...

آیا خواندن یا نواختن موسیقی می‌تواند تاثیری بر روح و روان اجرا کننده آن داشته باشد؟

شنونده موسیقی را که همه می‌دانیم قطعا تاثیر می‌گیرد، اما در مورد اجرا کننده موسیقی کسی که می‌خواند یا می‌نوازد، من صحبتم بیشتر در مورد کسی است که آموزش‌های ابتدایی را دیده و حالا نوازنده یا خواننده است چون کسی که در حال آموزش است به هر حال درگیر زدن و اجرای درست کار است و آنقدر باید تمرین کند تا یاد بگیرد، در چنین موقعیتی هنوز خلاقیتی وجود ندارد و اما آنکه موسیقی را آموخته دیگر سازش می‌شود همراه و همدلش و روحیات درونی خودش را با آن ساز و نوایی که از آن بیرون میکشد بیرون می‌ریزد وقتی شاد باشد چیزی که می‌شنویم یک ریتم شاد است و وقتی که غمگین باشد مسلما نوای ساز محزون است و این حتی به ریتم آهنگی که میزند ربطی ندارد. در واقع احساسش روی نوع نواختنش تاثیر می‌گذارد و این برون‌ریزی چیزی است که باعث آرامش و سبُکی اجرا کننده می‌شود. زمانی که عصبی و پرخاشگر باشد بی‌اختیار محکمتر روی کلاویه‌ها می‌کوبد ولی بعد می‌بینیم که کم کم به آرامش می‌رسد که این نیز به خاطر خاصیت آرامش بخش موسیقی است.

به نظر شما هنر از هر نوعش می‌تواند برای صاحب اثرش همین خصوصیت آرامبخش را داشته باشد؟

قطعا می‌تواند. این حتی شامل حال خواننده‌های گروه کر هم می‌شود. در واقع ساز آنها حنجره‌شان است. خواننده‌های گروه کر احساساتشان را با آواز خواندن تخلیه می‌کنند، مثل یک نویسنده یا نقاش در واقع در همه زمینه‌های هنری ما با تخیله احساسی مواجهیم. مثلا در تئاتر یکی از تمرین‌هایی که خیلی باعث آرامش روح و روان بازیگرها می‌شود تمرین اجرای بداهه است که بیش‌ترین تاثیر را در آرامش بازیگر دارد، چراکه در چنین تمرین‌هایی هر آنچه در روح و روان بازیگر است بیرون می‌ریزد. بازیگر از هرچه دلش بخواهد، هرچیزی که ناراحتش کرده یا هیجان زده‌اش کرده حرف می‌زند و خالی می‌شود.

و مهم‌ترین بحث در این قضیه این است که ما همه نیاز داریم به تشویق شدن به دیده شدن و تایید شدن و این حس زیبایی به آدم‌ها می‌دهد و این حس زیبا را هنرمندی که کاری خلق کرده و کارش دیده شده می‌تواند تجربه کند.